

Short Stories with Peter: After Twenty Years by O. Henry (Abridged B1–B2 Level)

English learning resource · FA

Key words & expressions · English + Persian

9 learning entries

Study task: Listen again and notice the expressions you studied.

1 keep your word

به قول خود وفا کردن · سر قول ماندن

DEF

To do what you promised to do.

This expression focuses on personal reliability and honour. Keep your word is the opposite of break your word; give someone your word means make a serious promise.

FA

کاری را که وعده داده‌اید انجام دهید.
این اتفاق معمولاً به تدریج و پس از قطع ارتباط رخ می‌دهد. *Keep your word* مخالف *break your word* است و *give someone your word* یعنی قولی جدی دادن.

Both men kept their word by returning after twenty years.

هر دو مرد با بازگشت پس از بیست سال به قولشان وفا کردند.

I gave her my word, so I will finish the work today.

به او قول دادم، پس امروز کار را تمام می‌کنم.

2 lose track of someone

از حال کسی بی‌خبر شدن · رد کسی را گم کردن

DEF

To stop knowing where someone is or what is happening in their life.

It usually happens gradually after people stop communicating. Lose track of time is a related expression, but it means fail to notice how much time has passed.

FA

دیگر ندانید کسی کجاست یا در زندگی او چه می‌گذرد.
این اتفاق معمولاً به تدریج و پس از قطع ارتباط رخ می‌دهد. *Lose track of time* عبارتی مرتبط است، اما یعنی متوجه گذشت زمان نشدن.

Bob and Jimmy lost track of each other after Bob moved west.

پس از رفتن باب به غرب، باب و جیمی از حال یکدیگر بی‌خبر شدند.

I lost track of my school friend when her family moved abroad.

وقتی خانواده دوست دوران مدرسه‌ام به خارج رفتند، از حال او بی‌خبر شدم.

3 turn up

پیدایش شدن · سر رسیدن · ظاهر شدن

DEF

To arrive or appear, often when somebody is waiting or the arrival is uncertain.

Turn up is informal and common in speech. It can suggest that the person arrives unexpectedly, late or after doubt about whether they would come.

FA

رسیدن یا ظاهر شدن، اغلب وقتی کسی منتظر است یا آمدن فرد قطعی نیست.
غیررسمی و در گفتار رایج است. می‌تواند بر رسیدن غیرمنتظره، دیر هنگام یا پس از تردید درباره آمدن فرد دلالت کند. *Turn up*

Bob was certain that Jimmy would turn up.

باب مطمئن بود که جیمی پیدایش می‌شود.

We waited for an hour, but the delivery driver never turned up.

یک ساعت منتظر ماندیم، اما راننده تحویل هرگز سر نرسید.



4

not have the heart to do something

دلش نیامدن کاری را انجام دهد • توان عاطفی انجام کاری را نداشتن

DEF

To feel unable to do something because it would be too painful, cruel or upsetting.

This expression describes an emotional or moral reluctance, not a physical heart problem. It is followed by an infinitive: not have the heart to + verb.

FA

نیتوانید کاری را انجام دهید چون بیش از حد دردناک، بی‌رحمانه یا ناراحت‌کننده است.

این عبارت تردید عاطفی یا اخلاقی را توصیف می‌کند و ربطی به مشکل جسمی قلب ندارد. پس از آن مصدر می‌آید: **not have the heart to** + فعل.

Jimmy did not have the heart to arrest his childhood friend himself.

جیمی دلش نیامد خودش دوست دوران کودکی‌اش را بازداشت کند.

I did not have the heart to tell her that the project had been cancelled.

دلم نیامد به او بگویم پروژه لغو شده است.

5

make your fortune

ثروتمند شدن • به موفقیت مالی رسیدن

DEF

To become wealthy or successful, often by seeking opportunities away from home.

This traditional expression often appears in stories about ambition and travel. Fortune here means wealth or success, not luck alone.

FA

ثروتمند یا موفق شدن، اغلب با جست‌وجوی فرصت‌ها دور از خانه.

این عبارت سنتی اغلب در داستان‌های مربوط به جاه‌طلبی و سفر دیده می‌شود. Fortune در اینجا به معنای ثروت یا موفقیت است، نه فقط شانس.

Bob left New York for the West to make his fortune.

باب برای ثروتمند شدن نیویورک را به مقصد غرب ترک کرد.

She moved to the city hoping to make her fortune in business.

او با امید موفقیت مالی در تجارت به شهر رفت.

6

be under arrest

تحت بازداشت بودن • بازداشت شدن

DEF

To be officially detained by the police because you are suspected or accused of a crime.

The fixed phrase uses be: you are under arrest. It describes legal custody and is stronger and more specific than simply being questioned by the police.

FA

به‌طور رسمی از سوی پلیس نگه داشته‌شدن به دلیل مظنون یا متهم‌بودن به جرم.

این عبارت ثابت با **be** می‌آید: **you are under arrest**. به بازداشت قانونی اشاره دارد و از صرفاً بازجویی‌شدن توسط پلیس قوی‌تر و دقیق‌تر است.

The detective told Bob that he was under arrest.

کارآگاه به باب گفت که بازداشت است.

The suspect was placed under arrest at the airport.

مظنون در فرودگاه بازداشت شد.



7

plainclothes officer

مأمور لباس شخصی · پلیس با لباس عادی

DEF

A police officer who is working without a uniform and is dressed like an ordinary civilian.

Plainclothes is normally used before a noun, especially officer or detective. It does not mean off duty; the officer is still working.

FA

مأمور پلیسی که بدون یونیفرم کار می‌کند و مانند یک شهروند عادی لباس پوشیده است.

می‌آید. به معنای خارج بودن از شیفت نیست و مأمور همچنان مشغول کار است. **Plainclothes** یا **detective** یا **officer** معمولاً پیش از اسم، به‌ویژه

Jimmy asked a plainclothes officer to arrest Bob.

جیمی از یک مأمور لباس شخصی خواست باب را بازداشت کند.

Two plainclothes officers followed the suspect through the station.

دو مأمور لباس شخصی مظنون را در ایستگاه دنبال کردند.

8

arm in arm

دست در دست هم · بازو در بازوی هم

DEF

With two people linking or holding each other's arms while walking.

This fixed expression suggests closeness, friendship or affection. It functions as an adverbial phrase: they walked arm in arm.

FA

راه رفتن دو نفر در حالی که بازوهایشان را به هم حلقه کرده‌اند.

این عبارت ثابت حس نزدیکی، دوستی یا محبت را می‌رساند و به‌صورت قیدی به کار می‌رود: **they walked arm in arm**.

Bob and the detective began walking arm in arm.

باب و کارآگاه دست در دست هم شروع به راه رفتن کردند.

The old friends left the celebration arm in arm.

دوستان قدیمی بازو در بازوی هم جشن را ترک کردند.

9

past perfect

گذشته کامل · past perfect

DEF

A verb form used to show that one past action happened before another past action or reference point.

Form it with had + past participle. Use it when the earlier event needs to be made clear; once the sequence is established, simple past may be enough for later sentences.

FA

ساخت فعلی که نشان می‌دهد یک عمل گذشته پیش از عمل یا نقطه زمانی دیگری در گذشته رخ داده است.

اسم مفعول ساخته می‌شود. زمانی به کار می‌رود که باید رویداد زودتر روشن باشد؛ پس از مشخص شدن ترتیب، ممکن است در جمله‌های بعد **simple past** کافی باشد. با **had**

They had promised to meet before they lost contact.

پیش از قطع ارتباط، قول داده بودند همدیگر را ببینند.

Jimmy had recognised Bob before he asked another officer for help.

جیمی پیش از درخواست کمک از مأمور دیگر، باب را شناخته بود.

